

وقتی ذهن از انحصار بشر درآمد

کارکردگرایی (functionalism) به عنوان نخستین نظام منحصر به فرد در روان‌شناسی آمریکا به دنبال بررسی فرآیندها و کارکردهای ذهن بود...



کارکردگرایی (functionalism) به عنوان نخستین نظام منحصر به فرد در روان‌شناسی آمریکا به دنبال بررسی فرآیندها و کارکردهای ذهن بود و به همین دلیل در مقابل ساخت‌گرایی وونت و تیچنر قرار گرفت. پیروان این مکتب متأثر از جریانات پیش از خود بودند و در این میان بیش از همه خود را وامدار نظریه تکامل داروین می‌دانستند. داروین با طرح نظریه خود مدعی شد که موجود زنده برای بقای خود به هر عملی دست می‌زند تا آنجا که با هم‌نوع خود می‌ستیزد و مسلماً در این نبرد آن که قوی‌تر است سربلند از میدان نبرد بیرون می‌آید و موجود ضعیف‌تر نیز محکوم به فنا می‌شود. طرح 2 مفهوم کلیدی قانون تنازع بقاء و انتخاب طبیعی موجب تحولی شگرف در روان‌شناسی نوین شد. در این مقاله سعی بر آن است تا ماهیت نظریه تکامل مورد بررسی قرار بگیرد و به ثمرات آن اشاره شود. بدون شک تحلیل و نقد این نظریه خود مجالی دیگر را می‌طلبد.

چارلز داروین

هرچند خاندان داروین از شهرت علمی برخوردار بودند، ولی پدر او چندان به آینده داروین امیدوار نبود. با وجود این ابتدا او را به ادینبورگ فرستاد تا به تحصیل در رشته پزشکی بپردازد، ولی عدم علاقه داروین به این رشته موجب شد لباس کشیشی تن کند و به فراگیری آموزه‌های دینی مشغول شود. در خلال سال‌های 1831 تا 1836 به واسطه سفری علمی به دور دنیا، تحولی عظیم در زندگی او به وجود آمد. پس از بازگشت از این سفر بر آن شد تا مهم‌ترین هدف زندگی‌اش یعنی ارائه نظریه تکامل (theory of evolution) را تحقق بخشد. هرچند داروین مطالعات بسیاری در این زمینه کرد و به گردآوری شواهد علمی بسیاری پرداخت تا نظریه‌اش از پشتوانه علمی کافی برخوردار باشد، ولی 22 سال از طرح نظریه‌اش خودداری کرد.

آنچه موجب طرح علنی نظریه تکامل شد نام آلفرد راسل والاس (Alfred Russel Wallace) به داروین بود. والاس در نامه خود نظر داروین را درباره نظریه تکامل جویا شده و همین مساله بر داروین گران آمده بود. او دیگر سکوت را جایز نمی‌دانست و به همین دلیل چنین به والاس پاسخ داد:

«برای من دشوار است که حق تقدم چندین ساله خود را از دست بدهم و به هیچ وجه مطمئن نیستم که این امر جنبه عدالت قضیه را تغییر دهد.»

کتاب «منشاء انواع به وسیله انتخاب طبیعی» توسط داروین در سال 1859 منتشر شد و نکته جالب این‌که تمام 1250 نسخه کتاب چاپ شده در همان روز نخست انتشار به فروش رفت. انتشار این کتاب و طرح نظریه تکامل موجب شد علوم زیستی در کانون توجه دانشمندان قرار گیرد.

نظریه تکامل طرحی ابتدا به ساکن نبود، بلکه ریشه‌های آن را می‌توان در دوران یونان باستان نیز جستجو کرد. آنچه اهمیت کار داروین را نشان می‌دهد نگاه علمی او به این مساله است. اندک زمانی پیش از داروین، پدر بزرگ او که ایراسموس داروین (Erasmus Darwin) نام داشت چنین اظهار کرد که تمام حیوانات خونگرم از یک رشته یا لیف جاندار که آفریدگار بدان حیات بخشیده به وجود آمده‌اند.

در سال 1809 دانشمند دیگری به نام لامارک (Lamarck) به طرح دیدگاه خود درباره تکامل پرداخت. او تلاش کرد نظریه‌ای رفتاری از تکامل را فراهم آورد. مطابق دیدگاه او تغییرات جسمانی و بدنی حیوانات در نتیجه تلاش‌های موجود زنده برای سازگار کردن خود با محیط پیرامونشان شکل می‌گیرد. از نگاه او چنین تغییراتی به صورت ارثی به نسل‌های بعدی نیز منتقل می‌شود. به عنوان مثال گردن دراز زرافه طی گذشت قرون متمادی و در تلاش برای کسب غذا به این شکل درآمده است.

در کنار دیدگاه دانشمندانی چون ایراسموس داروین و لامارک، کاوش‌های کاوشگران حکایت از این موضوع داشت که فسیل‌ها و استخوان‌های مکشوفه متعلق به حیواناتی است که نسل آنها منقرض شده است. نتیجه چنین تحقیقات و کاوش‌ها منجر به طرح این نظریه شد که اشکال حیات از زمان خلقت تاکنون روندی ثابت را نداشته و پیوسته در حال تغییر بوده است. تغییر و تحول، کلید واژه این نظریه بود، ولی آنچه نقص این نظریه به شمار می‌رفت فقدان شواهد علمی کافی در اثبات این نظریه بود. انتشار کتاب منشاء انواع و طرح نظریه تکامل توانست تا حدودی این نقص را برطرف کند.

نکته:

نظریه تکامل موجبات ظهور شاخه‌ای جدید در روان‌شناسی با عنوان روان‌شناسی حیوانی را فراهم کرد و حال آن که پیش از طرح این نظریه، تحت تاثیر اندیشه دکارت دانشمندان چندان علاقه‌مند به بررسی ذهن حیوانات نبودند آنچه داروین در کتابش مطرح کرد بحث درباره تحول انواع و شکل گرفتن آنها از اشکال ساده بود، اما او سخنی از انسان و منشاء آن به میان نیاورد. با وجود این، اهالی کلیسا دیدگاه‌های داروین را الحادی نامیدند و چنین بیان کردند که نظریه داروین در نهایت منجر به این سخن خواهد شد که انسان زاده میمون است. این اتهام، اتهامی سنگین و در عین حال بی‌اساس بود. به همین دلیل داروین 5

سال وقت خود را مصروف مطالعه کشف منشاء انسان کرد. ثمره مطالعات این دوران در قالب کتابی به نام ««اصل انسان» منتشر شد. داروین در این کتاب کوشید با شواهد علمی نشان دهد که انسان دارای اصل حیوانی است و در نتیجه با انسان ریخت‌های خویش قرابت دارد. به عبارت دیگر، مقصود نهایی داروین بیان این مطلب بود که انسان و انسان‌ریخت‌ها از اجداد مشترک نتیجه شده‌اند. به علت نبود اطلاعاتی کافی در مورد این اجداد مشترک، عنوان حلقه مفقوده به آنها اطلاق شد و از سوی دیگر چنین تحقیقاتی سخنان اهل کلیسا را رد کرد.

نتایج نظریه تکامل

تحقیقات و پژوهش‌های داروین بویژه طرح نظریه تکامل مسیر جدیدی را در روان‌شناسی بر سر راه علاقه‌مندان به این رشته گشود. تاکید بر پیوستگی انسان و حیوان زمینه ظهور پژوهش‌های تطبیقی در روان‌شناسی را فراهم آورد. از سوی دیگر، مساله انتخاب طبیعی برای پیروان مکتب کارکردگرایی بسیار مفید واقع شد و کارکرد گرایان توانستند مساله انطباق با محیط را در کانون توجه خود قرار دهند. ثمرات نظریه تکامل داروین را می‌توان به اختصار چنین بیان کرد:

- 1 - طرح نظریه تکامل زمینه را برای ظهور روان‌شناسی کارکردی فراهم آورد تا به جای عناصر و محتوای هشیاری که پیش از این در مکتب ساخت‌گرایی مورد توجه قرار می‌گرفت نقش کنشی و انطباقی هشیاری در کانون توجه قرار گیرد.
- 2 - علاوه بر تغییر در موضوع و هدف، روش‌های به کار رفته در روان‌شناسی نوین نیز تغییر و گسترش یافت و از روش‌های التقاطی در مطالعات روان‌شناسی استفاده شد. این به آن معنا بود که روان‌شناسی خود را نیازمند علومی چون زمین‌شناسی (geology)، دیرین‌شناسی (paleontology)، باستان‌شناسی (archeology) و جمعیت‌نگاری (demography) می‌دانست.
- 3 - در نگاه ساخت‌گرایان تفاوت‌های فردی از اهمیت چندانی برخوردار نبود. حال آن که به واسطه طرح نظریه تکامل، این مساله در کانون توجه روان‌شناسان قرار گرفت.
- 4 - با طرح نظریه تکامل، این ایده نیز مطرح شد که میان کارکرد ذهنی انسان‌ها و حیوانات شباهت‌هایی وجود دارد و این مساله دیدگاه دکارت را با چالش جدی مواجه کرد. دانشمندان به پژوهش و مطالعه درباره کارکرد ذهن حیوانات پرداختند و شاخه جدیدی به نام روان‌شناسی حیوانی را به آزمایشگاه روان‌شناسی معرفی کردند.
- 5 - در نظریه تکامل بر نقش عوامل ذهنی بیش از پیش تاکید شده بود. داروین در نظریه‌اش به واکنش‌های هشیار انسان‌ها و حیوانات و نقش آن در انطباق با محیط تاکید می‌کند.

طرح روان‌شناسی حیوانی

نظریه تکامل داروین، موجبات ظهور شاخه‌ای جدید با عنوان روان‌شناسی حیوانی را فراهم آورد. پیش از طرح این نظریه به دلیل سیطره اندیشه دکارت مبنی بر این که حیوانات ماشین‌های بدون روح و ذهن هستند، دانشمندان چندان علاقه‌مند بررسی ذهن حیوانات نبودند. انتشار کتاب منشاء انواع، نظریه دکارتی را با چالش جدی مواجه کرد. داروین در این کتاب ادعا کرد که میان ذهن انسان و حیوان تفاوت مهم و بنیادین وجود ندارد.

پیش از داروین، ویلهلم وونت نیز مطالبی درباره توانایی‌های ذهنی تعداد زیادی از موجودات زنده به نگارش درآورده بود. وونت ادعا کرد حیواناتی که حداقل ظرفیت حسی را در خود نشان می‌دهند باید از قدرت استنباط هشیارانه برخوردار باشند. او تفاوت انسان‌ها و حیوانات را نه در توانایی‌های آنها، بلکه در مساله تربیت و آموزش جستجو می‌کرد.

در این میان روان‌شناس انگلیسی جورج جان رومانس (George John Romanes) نخستین کسی بود که به مطالعه و بررسی نظام‌مند هوش حیوانی پرداخت. وی سال 1883 کتاب خود با عنوان ««هوش حیوانی» را منتشر کرد. اهمیت این کتاب از آن نظر است که نخستین کتاب در زمینه روان‌شناسی تطبیقی در نظر گرفته شده است. او در کتاب خود تلاش کرد وجود سطح بالایی از هوش حیوانی و شباهت آن با کارکرد هوش انسان را نشان دهد.

نخستین واکنش جدی به دستاوردهای رومانس توسط کانوی لویید مورگان صورت گرفت. مورگان سخن از قانون ایجاز (law of parsimony) به میان آورد و آن را در مقابل انسان‌نگاری حیوانات (anthropomorphism) مطرح کرد. مطابق قانون ایجاز وقتی می‌توان رفتار حیوانی را براساس فرآیندهای ذهنی پایین‌تر توجیه کرد نباید به عنوان ««بازده فرآیند عالی‌تر ذهن» تفسیر شود. وونت نیز پیش از مورگان به این مطلب اشاره کرده و چنین گفته بود که ««اصول توجیهی پیچیده‌تر، تنها زمانی می‌توانند به کار برده شوند که ثابت شده باشد اصول ساده‌تر ناکافی هستند».

محمد مهدی میرلو/ جام‌جم